



اثر : نزار قبانی شاعر نوگرای عرب

برگردان : عبدالحسین فرزاد

شعر ،

زن و انقلاب (۱)

این کتاب (شعر ، زن و انقلاب) شامل گفتگوئی طولانی است که حدود ده جلسه به مدت دو ماه میان «منیر العکش» ناقد و «نزار قبانی» شاعر نامدار معاصر عرب ، انجام گرفته است (اکتوبر ۱۹۷۱). و همچنانکه از نام کتاب پیداست، در بردارنده نظریات نزار قبانی پیرامون شعر، ثانی و مطالعات فرسنگ زن و انقلاب می باشد . ع - ف

اگرچه که میان تجربه اندک تو و آنها اقصالی نیست ؟
 - من تجربه اندک و تجربه فراوان ندارم. تارب اندک من در جای خود ، تجربه همه جهان است، در این صورت هنگامی که از عشق سخن می گویم مورد نظرم عشق همه عالم است و آنگاه که از اندوه می گویم ، از تمامی اندوه جهان سخن می رانم . این بندار که تجربه جزئی شاعر از برزخی دیگر است، صحت ندارد زیرا شاعر ، جزئی از زمین ، جامعه ، تاریخ ، میراث های فرهنگی ، نفسانی و ارگانیک می باشد و هر لفظی که بر کاغذ می آورد تمامی انسانیت را در بردارد. تجربه شخصی که آنرا اندک می انگاری ، گاهی حجم هستی را پر میکند. بدان جهت ویژگی های فردی شاعر ، بمجرد برخورد با کاغذ ، از خود شاعر تجاوز می کند تا مساله ای عمومی گردد که همه آنرا بخوانند. می گردید ادب ذاتی ، چیزی خرافه . . . و موهوم است. زیرا ذات ، الکترونی ، جدا نیست. بلکه جزئی از حرکت هستی است . حتی در حالات عشق شخصی هم خودم را بیشتر جهانی میدانم و آن یگانه زنی که دوستش دارم ، همه زنان یعنی عنصر زن است.

دیکتاتوری توده

منیر العکش : آیا توده مردم در نوشتن اشعارت با تواتر اشتراک دارند؟
 نزار قبانی : اگر مقصودت از مشارکت اینست که آنها هنگامی که می نویسم ، روی انگشتانم می نشینند، این درست نیست. اما اگر تلقیت از مشارکت اینست که من غمها و احساسات این مردم را جذب و احساس می کنم ، همانطور که اسپه بوی باران را قبل از باریدن حس می کنند .. آری درست است. بدین معنی من در مقام پیامبری و پیشگوئی ایستاده ام .

معشوقه من عنصر زن است .

□ آیا این بدان معناست که غمهای توده تو را آنچنان در خود غرق

خدا و تجربه نشر

□ آیا گمان نمی‌کنی که این استغراق، در صورت تحقق، فشاری بر حرکت آفرینش تو می‌باشد. بطوری که «ذات» ترا از هویتش خارج می‌کند تا او را به ندائی متوجه سازد که از سوئی دیگر می‌آید و شعری را بنویسد که خودش می‌خواهد؟

- توده، قبل از تجربه، هیچ نوع فشاری را نسبت به من اعمال نمی‌کند. من بر صفحه کاغذ چون الهه‌ای آزادی عمل دارم و این الهه خودش کسی است که بعد از نوشتن نزد مردم می‌رود تا نوشته‌اش را بخواند و از تصادم حروفش با یکدیگر، لذت ببرند. همه کتب مقدس جز تعبیری از این میل الهی به توافق و اتحاد نیست و گرنه حکم خدا برای نفس خودش عزلت خواهد بود. شاید تجربه خدا در عرصه نشر و اعلام و شدت علاقه‌اش به رساندن پیام مکتوبش به بشر، از طرفه‌ترین تجارب است که بما می‌آموزد: شعری که بسوی مردم در حرکت نباشد... ماهی مرده یا گلی سنگی بیش نیست.

خواب در چشم زنان

□ اما من معتقدم که این تحول عمیق تواز هنگام انتشار کتابت (هنرپیشگان و بازرسی) بیانی برای ندای دیگری و اثری از طغیان توده‌ای، علیه توست. البته خودت هم این نجواها و پیچ‌ها را می‌شنوی که تزار قبائی را منتهی می‌کنند که با عواطف مردم تجارت می‌کند. - من معتقدم که تحول از شعر عشقی به شعر سیاسی تجارتي کاملاً بی‌سود است. زیرا خواب در چشم زنان بیشترین آرایش را دارد تا خفتن در میان سیمهای خاردار و تجارت‌عطر، از تجارت سر که سودبخش‌تر است. در سرزمین ما افسان هوشمند، کسی است که در چاه سیاست نیفتد زیرا مملکت عشق همواره سعادت‌مندترین ممالک باقی خواهد ماند. اطمینان میدهم که این امکان در من وجود دارد که بتوانم مدتی طولانی سلطه‌ام را بر کشور عشق حفظ کنم و همه امکانات را برای پایداری و دفاع از تخت حکومت ورعیت خود دارم.

تحول من بسوی سیاست - با اصرار همیشگی من به اینکه تحولی نیست - نتیجه يك انگیزه درونی است. که یکبار همه کتیبه‌های شیشه‌ای درونم را درهم شکست. و از پاره‌ها و شکسته‌های شیشه‌ای که حزیران بر سر زمین حواس من برجا گذاشته بود با صدائی دیگر فریاد برآوردم

می‌خواهم تاکید کنم که شعر سیاسی من، مرابرجیزی سخت‌تر از صلیب و دار آویخت تا آنجا که نیمی از سازمان‌های عربی، در برابر شعر سیاسی من، جبهه دشمنی و رفض را می‌گیرند و نمی‌گذارند که کتابهایم به سر زمین‌هاشان وارد شود، در حالیکه به عنوان (شاعر عشق) مرا با آغوش باز می‌پذیرند.

این امکان برای من وجود دارد که مثل باطنی (۱) ها و ترسوها تقیه کنم اما، این را خودم اختیار کردم که به روش بوداییان سوخته شوم. زیرا به باور من نویسندگی نوعی شهادت است و شاعر راستین کسی است که با شمیر کلماتش قربانی شود چونان «حلاج» و «سقراط». من شاعری هستم که همواره بر لبه تیزدشته گام برمیدارم و می‌ندارم که خواب بر لبه تیز دشته خوابی آسوده نیست.

عشقی که مرا بدان مربوط می‌سازند، عشقی نیست که جغرافیای پیکر زن محدودش سازد. من نمی‌پذیرم که خودم را در چنین قبر مرمرین و تنگی پنهان سازم. زیرا زن، قاره‌ای از قاره‌های است که به آن سفر کرده‌ام و البته همه جهان نیست. عشقی که مدنظر منست تا تمامی هستی معانقه می‌کند. این عشق در حالت آب، شب، زخمهای - رزمندگان انقلابی، چشمان کودکان، انقلابات دانشجویان و خشم

خشمگینان، وجود دارد.

زن، منزلی از منازل و بندری از بنادر است که در سفر دراز دریایی من وجود دارد. و روزی با دادن آب و نان و حریر و عطریات توشه سفرم را مهیا کرده است. اما دیگر بنادر همواره مرا می‌خوانند. بدترین چیز در تاریخ دریانوردی، توقف مستمر در يك بندر است زیرا اکتفا به تنها يك بندر، می‌تواند آنرا مقبره آرزوها سازد. در خلال این سفر طولانی، زن در جای خودش باقی نماند و من نیز در جای خودم باقی نماندم.

برای اینکه مملکت عشق به یکی از ممالک دلننگی بدل نشود چاره‌ای از تغییر دادن مکان‌ها و اثاث و لوازم نیست.

شکستن دندان خلیفه‌ها (حرمسرا داران)

□ تصور می‌کنم زن در شعر توقضیه‌ای نیست به آن اندازه که رساله‌ای به‌توده‌ها باشد، یعنی اینکه زن در شعر تو مثل سفره و خوراک است که آنرا مطابق ذوق مهمانان و برای تخدیر آنان، هر بار تزیین می‌کنی.

- زن، روزی گلی بریقه لباسم، انگشتری در انگشتم و رویانی زیبا در بستم و پس به شمشیری مبدل شده که مرا قربانی می‌کند. زن، اکنون در نظر من سکه‌ای طلائی نیست که لای پنبه پیچیده شده باشد و کتیزی نیست که در مقصوره حرمسرا منتظر باشد و یا مسافرخانه‌ای نیست که چمدان‌هایم را به آن ببرم و پس مسافرت کنم. زن، اینک نزد من، سرزمینی انقلابی و وسیله‌ای از وسائل تحصیل آزادی است. من قضیه زن را به جنگی مربوط می‌کنم که جهان امروز عرب، برای آزادی اجتماعی درگیر آن است. من امروز چیز مینویسم تا او را (زن) از میان چنگ و دندان خلیفه‌ها و رجال قبایل آزاد سازم. می‌خواهم که بوضع زن خدمتکار و آشپز و کارگر خرمن پایان دهم و او را از شمشیر «عتره» (۲) و «ابوزید هلالی» (۳) آزاد سازم.

خودداری نمی‌کنم از تعبیر پیکر زن به غربالی که انگشتان و شهبوات مادر آن فرو می‌رود و نیز به دیواری که بر آن شهادت و گلوله شلوله‌ها را می‌آزمائیم، بی‌آنکه برایش آزادی و رهائی از چنگالمان باشد. بی‌تردید سکس در این منطقه در درج بزرگ و مقیاسی ابتدائی برای همه اخلاقیات ماست که از صحرا با خود آورده‌ایم و لازم است که گنجایش طبیعی سکس را به آن بازگردانیم و از آن غولی نسازیم. همه کائنات بازی جنسی را در منتهای پاکی انجام می‌دهند، ماهیها، خرگوشها، گلهای، گنجشکها، گرمهای ابریشم، امواج، ابرها، همه و همه آئین‌های جنسی را با پاکی و شفافیت تکرار می‌کنند، جز ما که آنرا اطفال نامشروع میدائیم و آنرا از شهرها مانده از حقوق مدنی محسور ساخته‌ایم

تختیم را به هوای آزاد برده‌ام

□ حتی این هم، به نظر من نمی‌تواند آشوب طلبی و فتنه‌انگیزی را از شعر تو دور کند.

- من آشوب طلبی را انتخاب نکرده‌ام بلکه با شجاعت تمام برگزیده‌ام را روی میز قمار رومی‌کنم و با همه تنه موجودیم بازی می‌کنم، و چون مردی نیستم که بخوایم بازی عشق را پشت صحنه انجام دهم بدان جهت تختیم را به هوای آزاد و فضای باز منتقل کرده‌ام و اشعار عاشقانه‌ام را بر درختان پارک‌های عمومی نوشته‌ام. من می‌خواهم سینه زنان را از زیر دندان خلیفه‌ها آزاد سازم و مرحله سری بودن و احکام عرفی مفروض بر جسم زن عرب را از این بیرو و قانون اصلی عشق را بازگردانم.

در میان سایه روشن

□ تو قبلاً در جایی گفته‌ای که مرموز بودن و پیچیدگی لازمه

زنی که حاضر نشد

□ چرا همچنانکه زن را از جایگاه توقع و احتمال می‌طلبی،
شعر را طالب نیستی؟!

- بنابر خود این مقیاس باید بگویم، در نظر من، شعری که نوشته‌ام
همچون زنی است که آمده است و شعری که منتظرش هستیم، زنیست که
حاضر نشده است.

فقدان حافظه

□ در این صورت اعتمادت را به حافظه زیبایی‌شناسی، چگونه
تفسیر می‌کنی؟

- این گفته را قبول ندارم که من از حافظه شعری عربی، یا هر
حافظه دیگری سخن می‌گویم. من بدین معنی، شاعری هستم که حافظه‌اش
را از دست داده است. از آغاز کوشش کرده‌ام تا خود را از نمونه‌های
عام شعری در غزل عربی خارج سازم. در خلال مطالعاتی که اوایل در
شعر داشتم، مسأله مهمی را دریافتم و آن اینکه همه معشوقه‌ها (عرائس -
الشعر) در شعر عرب یکی است. محبوبه «جریر» (۴) همان محبوبه
«فرزدق» (۴)، «ابوتام» (۵)، «الشرفرضی»، «احمد شوقی» (۶)،
«خلیل مطران» (۷) و «سامی پاشا البارودی» (۸) است. و مقیاس‌های
جسمی زن هم بنوع واحدی است و منفع‌ل شدن در برابر زیبایی زن
در همه جا صحرایی و ابتدائی است. بدین معنی که مثلاً امیر الشعراء
«احمد شوقی» گرچه در «پاریس»، «اسپانیا»، «گاردن سیتی» (۹) و
«السزمالك» (۱۰) باشد باز نمی‌تواند خودش را از صدای خلخالها،
و نقش خالکوبیها و سرمه‌ها و میخهای خیمه زنان بادیه عرب آزاد سازد.

این حقیقت مرا می‌ترساند که می‌خواهم از دری دیگر در شعر
عرب وارد شوم و بدون کمک از عشق دیگران، عشق خصوصی خودم
را بر صفحه کاغذ مطرح کنم، عشقی که از آن نوشته‌ام عشق خود من و
تقلای خود منست. و الفبائی که در نوشتن این عشق بدان اعتماد
کرده‌ام الفبای خودم می‌باشد. من اولین شاعری هستم که از روزن تنك
عشق بدون رفته زوایای عشق معاصر را با دقت علمی، ترسیم می‌کنم و
اولین فردی هستم که تفصیل روزمره عشق را در شعر می‌آورد
(روزنامه‌ها، کتب، پرده‌ها، جاسیگارها، لوازم آرایش مدرن،
کافه‌ها، دانسینگ‌ها، لباس حمام، عطرها، مدها... الخ). بدین جهت
به کلمه «حافظه» اعتراض دارم زیرا تا حدود تصورم کوشش کرده‌ام
که بیونهای عشق را در عصر خودم و بطریق خاص خودم مسجل سازم،
تا آنجا که اکثر ناقدین بر این اتفاق نظر دارند که: شعر من سندی
اجتماعی برای حیات عاطفی میان زن و مرد در خلال سی سال اخیر است.

نفوذ در گوشت و درون اشیاء

□ گمان نمی‌کنم که خصوصیت گرفتن معشوقه‌های متعدد،
تنها منحصر به شعر تو باشد. برای اینکه غزل عربی را این شاعرانی که
نام بردی، تصویر نکرده‌اند. هنگامی که می‌گویم: به حافظه اعتماد
داری، اشعار «عمر بن ابی ربیع» (۱۱) و «ولید بن یزید» (۱۲) و «سحیم»
و «جران العود» را بیاد می‌آورم. با همه اینها در غزل و یزگیهانی وجود
دارد که برتر از همه چیزهایی است که امروزه درباره شعر نوشته
می‌شود.

این چنین می‌بینم که الهام گرفتن از آن مثل عالی زیبایی که
تو به تو بدان عشق می‌ورزید و اعتمادتو بر فرهنگ کوچک از مفردات



روستای گاه علوم انسانی

سوال جامع علوم انسانی

زیبائی است. چگونه می‌توانی میان این نظر و میان میل از بین بردن
مرحله سری مفروض، پیکر زن عرب موافق برقرار سازی؟!
- تحیل و رویا چیزی و جاسوسی و تجسس چیزی دیگر است.
من در عشق و غیر عشق، طرفدار تحیل و ضد جاسوسی هستم. زیرا
چنانکه معروفست، روشنگری بیش از حد، خیال‌انگیزی را از میان
می‌برد و این قانونی است که با عشق مطابقت دارد، همچنانکه با سس
هم سازگار است. برای اینکه عمر عشق طولانی شود و سس نیز
مشغول بماند بناچار، زن باید در منطقه‌ای میان سایه روشنها باقی بماند.
مهم در شعر و عشق و سس اینست که چیزها در دست ما به خاکستر
تبدیل نشود و دهانی که کشفش نکرده‌ایم، زیباتر از دهانی که
کشفش کرده‌ایم باقی بماند و زنی که وعده داده اما خلف وعده کرده،
زیباتر از زنی باشد که در وعده‌گاه حاضر می‌شود. مهم این است که،
ماهواره در جایگاه انتظار باشیم و منتظر چیزی باشیم که مورد انتظار
لیست.

زیبا مثل: نور، عطر، بهار، پروانه و رویا... اینها خود انگائی زبانی
وعلی برحافظه زیبایی شناسی است و انگائی است که بر آنچه از پیش
شناخته شده و آماده شده چیزی اضافه ندارد.

اما ورود به عصر جدید بالباس حمام، جاسیگاری، روزنامه‌ها
و مدعا... فرقی با تصور «احمد شوقی» از زمان معاصر ندارد آنجا
که گمانش راهمواره به تجهیزات جنگی مدرن چون هواپیما، تانک
و قطار معطوف می‌سازد.

— هنگامی که سخن می‌گویم و از شعر عربی سخن می‌گویم،
کلامم درباره رودی عظیم است. نه گیاهی کوچک که تصادفا بر لبه
این رود، روئیده است. در شعر و غزل عربی با این فرم‌خامش، اثری
از علاقه‌های گرم و خصوصی وجود ندارد. مثالی که درباره «عمر»
و «سحیم» و دیگران آوردی مثالی جزئی و قطره‌ای در برابر دریای
بزرگ است. بی‌تردید تجربه «عمر» و «سحیم» تجربه‌ای حیرت‌زده
است که چون واحه‌ای کوچک در صحرای وسیع شعر عربی باقی
می‌ماند در حالیکه یک اساس موضوعی را نمی‌تواند ایجاد کند.

اما فرهنگ کوچکی که گفتم، اتهام یا نقصی نیست. آیا میدانی
که «شکسپیر» با آن همه شاهکارهای تاتری و شعری، اندوخته لغوش
از هزار و سیصد کلمه از مفردات انگلیسی تجاوز نمی‌کند. تروت
شاعر زبان اوست که از آغاز تولد، آترا کلمه کلمه جمع می‌کند.
مهم در شعر کثرت مفردات نیست و گرنه «قاموس المحيط» بزرگترین
شاعر جهان می‌شد. مهم ترکیب معادلات اقناع کننده در شعر و شناخت
کیمیای لفظ و ترکیب آنست. سنک در همه جافراوان است لکن مهندسین
گمانی هستند که به سنک اشکال بی‌نهایت می‌دهند. شهری چو «برازیلیا»
را در نظر بگیرد، مهندسین این شهر توانستند از سنک بر ازلی، اشکالی
خرافی بسازند که هیچ شهری از شهرهای جهان از آن قدیم‌تر و حالاً،
آترا بیاد ندارد. زیرا سنک در دست رمی‌ها، گوتی‌ها و فراتنه جان
می‌گرفت. مساله مهم اینست که در هر کار ابداعی، مصدر بزرگ،
آن دستی است که می‌سازد نه ماده‌ای که مورد ساخت قرار می‌گیرد.

«مثال» شوقی» مثال ساده و کوتاهی است. زیرا آنچه شوقی هنگام
توصیف تانک وزیر دریائی و هواپیما بدست می‌دهد چیزی بیش از یک
عکس سیاه و سفید نیست که عکاسی ناشی آنرا در حین جنگ جهانی
اول گرفته باشد. دلیل برجید بودن، سخن گفتن از اشیاء امروزی
نیست بلکه رخنه و نفوذ در گوشت و درون اشیاء و تناسخ در آنهاست.
مثلاً جاسیگاری، چقدر احمقانه است اگر هر گونه علاقه‌ای انسانی
را به آن شرح دهیم، اما همین جاسیگاری میتواند به مرکز جاذبه
بر آن سرخم کرده باشد.

به تجربه من در «کتاب عشق» توجه کن، در آنجا خواسته‌ام اینست
که روزی بتوانم برای مردم قاموسی در عشق بنویسم که مساحت لغاتش
به اندازه وسعت احساس باشد و معتقدم که به بعضی از خواسته‌هایم در
ایجاد معادلات شعری برای عشق رسیده‌ام که مرا از زوائد انگلی
و اشعار دشوار و مطمئن در زبان عشق بی‌نیاز می‌کند.

(ادامه دارد)



یانسوها:

- ۱ - تا آنجا که بنده اطلاع دارم «باطنی‌ها» را نمیتوان
در ردیف ترسوها قرار داد (مترجم).
- ۲ - عنتره بن شداد العبسی (حدود ۵۲۵ - ۶۱۵ م) از شاعران
مشهور جاهلی عرب است. جنگاوری و شجاعت و نیز قصیده معلقه
او معروفست.
- ۳ - ابوزید هلالی، قهرمان قصه‌هایی است که درباره بنی حلال
در عرب مشهور است.
- ۴ - فرزندق و جریر، از شاعران اموی هستند. مهاجرات آنها با
یکدیگر و با شاعر معروف اخطل بسیار در عرب شهرت دارد.
- ۵ - ابوتمام (۷۸۷ - ۸۴۵ م): در سوره متولد شد. مداح -
المعتصم خلیفه بود. وی از شاعران مشهور عرب است که گویا حکمت
یونان هم آموخته بوده است.
- ۶ - احمد شوقی: (۱۸۶۸ - ۱۹۳۲) از شاعران بنام مصر در
قرن حاضر است. دیوان او بنام «شوقیات» معروفست. وی نماینده نثر
می‌نوشته که «مرك كلثوباً ترا» از همه مشهورتر است.
- ۷ - خلیل مطران (۱۸۷۱ - ۱۹۴۹) شاعر و ادیب لبنانی است
در بعلبک متولد شد. به مصر مهاجرت کرد و لذا به شاعر قطری معروف
گردید. از اشعار معروفش: «شیرگریان» و «خرابه‌های بعلبک» را
می‌توان نام برد.
- ۸ - محمود سامی پاشا البارودی (۱۸۴۰ - ۱۹۰۴) از شاعران
سیاستمداران معروف مصر است که از ارکان نهضت جدید مصر نیز
شمار می‌رود.
- ۹ - گاردن سیتی: از محله‌های اعیان نشین بیروت است.
- ۱۰ - الزمالك: از محله‌های اعیان نشین قاهره است.
- ۱۱ - عمرین ابی ربیع: از شاعران غزلسرای قریش است.
شاعری خوش قریحه و زبردست بود هیچ بزرگی را مدح نکرد و تنها
برای زنان شعر گفت خاصه زنان حاج راوی در مراسم حج سر راه زنان بحج
رفته را می‌گرفت و آنان را مدح می‌کرد. تا آنجا که به شاعران زنان
معروف شد. خود این شاعر نیز بعلت زیبایی که داشت مورد توجه زنان بود.
- ۱۲ - ولید بن یزید: یازدهمین خلیفه اموی است. علاوه بر این
وی شاعری غزلسرای بود که به موسیقی و شراب و لهو و لعب علاقه وافر
داشت.